

## ماهنامه کافئیر بوکلے

شماره ۱۵

۶ خرداد ۱۴۰۰ / شماره ۱۵  
ماهنامه فرهنگی و هنری کافئین بوکلے

داستانک

به قلم

معرفی کتاب

الهی نامه

داستانهای پندآموز

تکه ای از نمایشنامه

لیلی و مجنون

غلط نویسم

سهراب

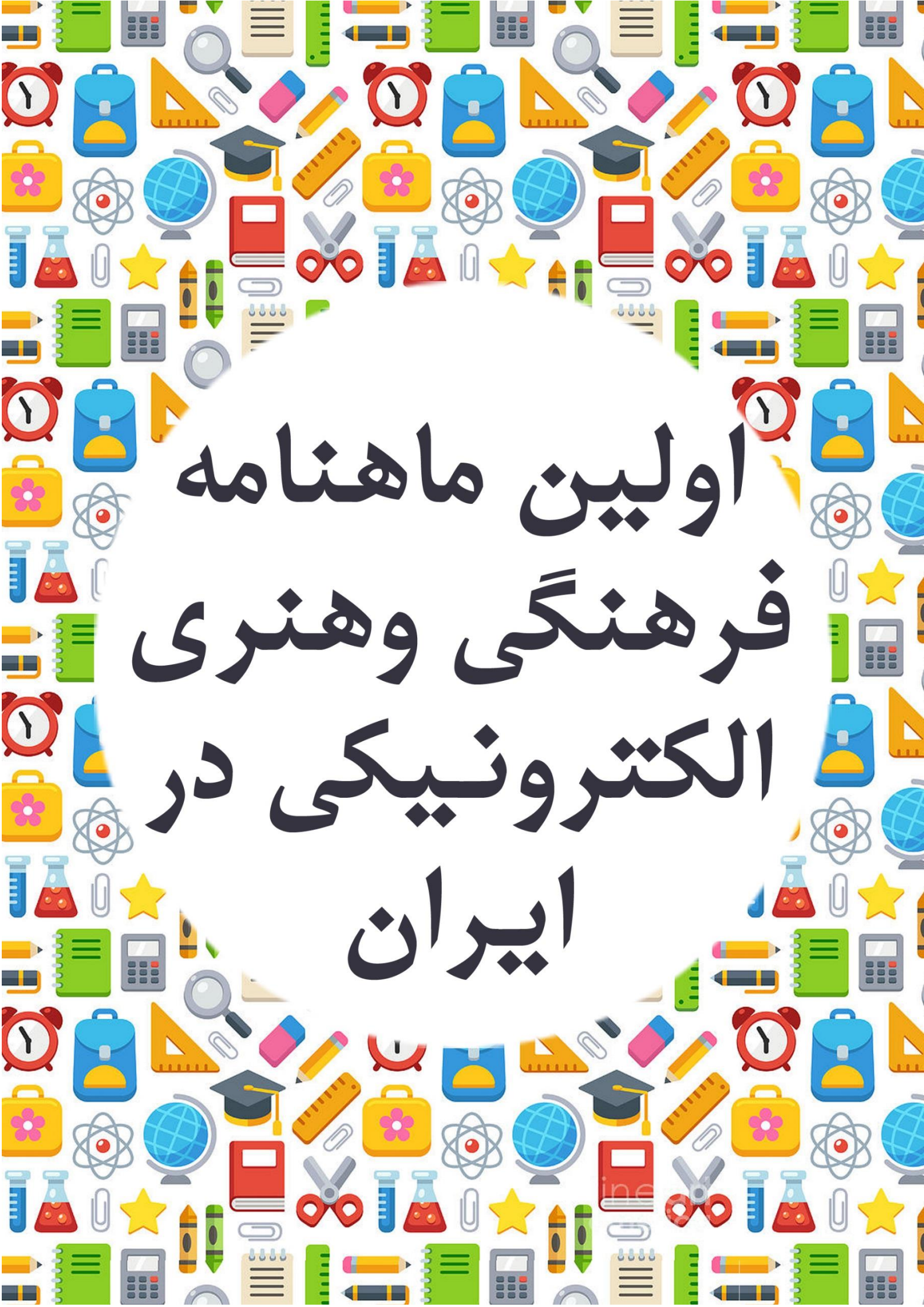
نویسندگان

شب نشینی باشکوه

از همه جلوتر باش

اولین ماهنامه الکترونیکی  
فرهنگی و هنری در ایران





# اولین ماهنامه فرهنگی و هنری الکترونیکی در ایران



کانال تلگرام: caffeinebookly



اینستاگرام: caffeinebookly



توییتز: caffeinebookly



لینکدین: caffeinebookly

شب وصال است و طریقه نامه هجر

سلام فی صبح مطلع الفجر

دلا در عاشق ثابت قدم باش

که در اینج راه نباشد کار بر اهر

بر آرزوی صبح روشن دل خدا را

که بسر تاریک مر بینم شب هجر

(صفت حافظ)



## فرزندخواندگی

شاگردان کلاس سوم ابتدایی درباره یک عکس خانوادگی صحبت می کردند. درعکس، پسر بچه ای بود که رنگ موهایش با دیگر اعضای خانواده متفاوت بود!! یکی از شاگردان گفت: او احتمالاً فرزندخوانده است.

دختر کوچکی گفت: من همه چیز را درباره فرزندخواندگی می دانم. چون خودم فرزندخوانده هستم.

یکی از شاگردان پرسید فرزندخواندگی یعنی چه؟؟

دختر بچه جواب داد: یعنی اینکه به جای شکم مادر، در قلبش رشد کرده باشی.

۱

وبگاه کافیئر بوکلے

[www.caffeinebookly.com](http://www.caffeinebookly.com)

اینستاگرام  
کافیئر بوکلے

caffeinebookly

کانال تلگرام  
کافیئر بوکلے

caffeinebookly

سال دوہ

شماره پانزدہ

پنج شنبہ

۶ خرداد

سال ۱۴۰۰

۲

وبگاه کافیئر بوکلی

[www.caffeinebookly.com](http://www.caffeinebookly.com)

اینستاگرام  
کافیئر بوکلی

[caffeinebookly](https://www.instagram.com/caffeinebookly)

کانال تلگرام  
کافیئر بوکلی

[caffeinebookly](https://www.telegram.com/caffeinebookly)

هیچ ترسی در برابر گرسنگی تاب نمی آورد،  
هیچ صبوری آن را از بین نمی برد، جایی هم که  
گرسنگی باشد، نفرت موج میزند

"دل تریکی"

نویسنده: جوزف کنراد



ریچل ہالیس مفہیمی چون خودباوری، مسئولیت پذیری و لازمہ های زندگی شاد و رضایتمندی را در زندگی زنان و دختران، در کتابی با عنوان خودت باش دختر مطرح کرده است. ہالیس در این کتاب بہ زبانی سادہ و روان تصاویر قالبی شکل گرفته توسط جامعہ، رسانہ و خانوادہ را مورد بررسی قرار می دہد، سپس الگوی طبیعی و روش دیگری برای خوشبختی ترسیم و معرفی می شود. ریچارد ہالیس در مقدمہ کتابش و درنامہ ای سرگشادہ بہ تمامی دختران و زنان اینطورنوشتہ است: «کدام حقیقت؟؟ تو فقط خودتومسئول آدمی هستی کہ می شوی وهمچنین مسئول میزان شادی و رضایتی کہ از زندگی داری. این مفہوم اصلی کتاب من است. اما اشتباہ نکنید. من قرار است برای شما صدہا داستان خندہ دار، عجیب، خجالت آور، غم انگیز یا مسخرہ تعریف کنم کہ تمامشان بہ یک حقیقت ختم می شوند: زندگی تو بہ خودت بستگی دارد».

مطالعہ کتاب خودت باش دختر را بہ تمامی دختران و زنان پیشنهاد می کنیم. بہ کارگیری مہارت های یادشدہ در کتاب پیش رو زمینہ رضایتمندی و خودباوری را در وجود دختران پدید می آورد.

خودت باش دختر نوشتہ ریچل ہالیس از پرفروش ترین کتاب های آمازون و نیویورک تایمز در سال ۲۰۱۸ است. ہالیس در این کتاب بہ دختران می گوید: از باور کردن دروغ هایی کہ دربارہ تان گفتہ شدہ دست بردارید تا تبدیل بہ همان کسی شوید کہ واقعاً هستید.

۳۳

وبگاہ کافیئر بوکلی

www.caffeinebookly.com

اینستاگرام  
کافیئر بوکلی

caffeinebookly

کانال تلگرام  
کافیئر بوکلی

caffeinebookly



## جملاتی از کتاب «خودت باش دختر»

ده ساله بودم و در اردویی تابستانی به سرمی بردم. مشغول بازی پرچم را بگیر بودیم و حتی برای یک ثانیه هم قادر به کنترل ادرارم نبودم. دوست نداشتم کسی بفهمد شلوارم را خیس کرده ام بنابراین یک بطری آب روی خودم خالی کردم. تصور کنید!! هیچ کس حتی کریستین کلارک (عشق دوران مدرسه ام) هم متوجه نمی شد. حتی آن موقع هم بسیار زیرک و باهوش بودم.

آیا برای بقیه عجیب بود که یک دفعه خیس آب شده بودم؟؟

شاید. اما من ترجیح می دادم عجیب و غریب به نظر برسم تا اینکه به عنوان کسی شناخته شوم که شلوارش را خیس کرده است.

این یک امر طبیعی ست؛ البته نه برای آن موقع؛ چون من سه دفعه با فاصله خیلی کم زایمان کرده ام. به دنیا آوردن بچه مثل پرت کردن موشک به هواست. همه چیز را سر راهش خراب می کند و این بدان معناست که بله، من گاهی اوقات شلوارم را خیس کرده ام. اگر شنیدن این موضوع احساسات لطیف شما را خدشه دار می کند در این صورت تصویری کنم شما هرگز با مشکل کنترل ادرار مواجه نشده اید. خیلی خوب، خوش به حالتان. اما اگر تجربه من از نظرتان با عقل جوردرمی آید پس شما هم این تجربه را داشته اید و این بدان معناست که از یادآوری وضعیت نامساعد مشابهی که در آن گیر کرده بودید به خنده افتاده اید.

## برای مطالعه ی این کتاب

## کلیک کنید

سال دوہ

شماره پانزدہ

پنج شنبہ

۶ خرداد  
سال ۱۴۰۰



وبگاه کافیئر بوکلے

[www.caffeinebookly.com](http://www.caffeinebookly.com)

اینستاگرام  
کافیئر بوکلے

caffeinebookly

کانال تلگرام  
کافیئر بوکلے

caffeinebookly

الہی  
دانی کہ بی توییچ کسم، دستم گیر کہ در تورسم؛  
به ظاہر قبول دارم به باطن تسلیم،  
نه از خصم باک دارم نه از دشمن بیم،  
نه بر صاحب شریعت رد، نه بر تنزیل؛  
نه گنج تشبیه، نه جای تاویل؛  
اگر دل گوید چرا؟ گویم: امر را سراغ نده ام؛  
و اگر خرد گوید: چرا؟ جواب دهم کہ من بده ام.

شاهزادہ جوانی در پی آن بود تا طرحی نو افکند، تحوّل  
تازہ بیافریند، ستمکاران را بر جای خود نشاند و تازگی  
آورد، اما چندی از پیر دشمنان او معتقد به خشونت بودند  
و در این اندیشه با او در ستیز بودند و مانع کار او می شدند.

او از آنها دل پری داشت کہ چگونه حسد و قدرت و طمع  
آنها مانع از اصلاحات است. تاشبی پیری نورانی به خوابش  
آمد و بدو گفت: بنای کهنه را خراب کن تا بنای تازی  
بسازی. جوان چون برخاست و تعبیر آن را دریافت، پیر  
دشمنان را از سر راه خود برداشت و داد و دهش بنیان نهاد.

«تازہ بنا کرد و کهن در نوشت / ملک بر آن تازہ ملک تاشہ گشت»

سال دوه

شماره پانزده

پنج شنبه

۶ خرداد  
سال ۱۴۰۰



وبگاه کافیئر بوکلی

www.caffeinebookly.com

اینستاگرام  
کافیئر بوکلی

caffeinebookly

کانال تلگرام  
کافیئر بوکلی

caffeinebookly

ماہنامہ  
کافیئر بوکلی

تکہ ای از نمایشنامہ

انسان تصور می کند کہ در نمایشنامہ ای معین نقش خود را ایفا می کند ، و هیچ ظن نمی برد کہ در این اثنا بی آنکہ به او خبر بدهند صحنہ را تغییر داده اند ، و او ندانستہ خود را وسط اجرایی متفاوت می یابد.

عشقهای فندہ دار

نویسنده:  
میلان کوندرا

تکہ ای از نمایش

U

وبگاه کافیئر بوکلی

[www.caffeinebookly.com](http://www.caffeinebookly.com)

اینستاگرام  
کافیئر بوکلی

caffeinebookly

کانال تلگرام  
کافیئر بوکلی

caffeinebookly

جنجال و ہیاہو در این باب بالا گرفت و دوران خوشبختی  
مجنون بہ پایان رسید. دیگر روزها و ہفتہ ہا می آمدند و  
اونمی توانست لیلی را ببیند.

از این جدایی، لیلی ہم دردمند و گرفتار شد. اونیز در فراق  
مجنون می سوخت. لیلی می گریست و مجنون در سیلاب  
اشک غوطہ می خورد.

مجنون چو ندید روی لیلی  
از ہر مژہ ای گشاد سیلی  
می گشت بہ گرد کوی و بازار  
در دیدہ سرشک و در دل آزار

n

وبگاہ کافیئر بوکلی

[www.caffeinebookly.com](http://www.caffeinebookly.com)

اینستاگرام  
کافیئر بوکلی

[caffeinebookly](https://www.instagram.com/caffeinebookly)

کانال تلگرام  
کافیئر بوکلی

[caffeinebookly](https://www.t.me/caffeinebookly)

مجنون با دیدگان اشکبار ودلی دردمند درکوی و بازار می گشت  
و شعرهای عاشقانه و پرسوزی را که در وصف لیلی سروده بود می  
خواند و زاری می کرد.

او می شد و می زدند هر کس  
مجنون مجنون ز پیش و از پس  
او نیز فسار سست می کرد  
دیوانگی ای درست می کرد

و چون مردم، او را به این حالت می دیدند، در پی اش روان می  
شدند و مجنون صدایش می زدند و این کودک نوپای عشق نیز  
زیر این فشار سنگین، جنون عاشقانه اش آشکارتر می شد و  
زبان سرزنش مردم را با کلمات عاشقانه پاسخ می داد.

خون جگرش به رخ برآمد  
از دل بگذشت و بر سر آمد  
او در غم یار و یار از او دور  
دل پر غم و غمگسار از او دور

پدر لیلی دخترش را در خانه زندانی کرده بود تا مجنون نتواند او را ببیند. مجنون هم درس و مکتب را رها کرده بود و از صبح تا شب در کوچه های محله لیلی می گشت تا شاید بتواند برای لحظه ای لیلی را ببیند. مجنون به حرف هیچ کس توجهی نداشت، از خواب و خوراک افتاده بود و سراپا برهنه، تنها با لنگی که به کمر بسته بود، در کوچه ها می گشت. گاهی نیز از شدت غصه سربه بیابان می گذاشت. گاهی شبهای تاریک به محله لیلی می آمد و مخفیانه به خانه پدر لیلی نزدیک می شد و در و دیوار آن خانه را می بوسید و بوی لیلی را از آن خاک و چوب می جست. لیلی نیز بوی مجنون را حس می کرد، ولی کاری از دستش بر نمی آمد. نمی توانست از زندانش بیرون بیاید. تنها کاری که می کرد، این بود که ایمانش به این عشق و صداقت آن بیشتر می شد. مجنون هر بار که می خواست به محله لیلی برود، مثل باد شمال سرعت می گرفت و تند می رفت، ولی هنگام برگشت افتان و خیزان راه می پیمود، گویی در خارستانی قدم برمی دارد.

او بنده یار و یار در بند  
از یکدیگران به بوی خرسند  
هر شب ز فراق، بیت خوانان  
پنهان بشدی به کوی جانان  
در بوسه زدی و باز گشتی  
باز آمدنش دراز گشتی  
رفتنش به از شمال بودی  
باز آمدنش به سال بودی  
در وقت شدن هزار پر داشت  
چون آمد خار در گذر داشت

اگر به اختیار مجنون بود، او دلش میخواست که همیشه در کوی لیلی بماند و دیگر مجبور نشود این همه راه را برود و برگردد و آن همه جدایی و درد را تحمل کند.

حالت روحی مجنون مثل بچه های کوچک شده بود؛ بچه ای که در همه حال دنبال محبت است. او هم جز عشق ورزی کار دیگری نداشت. حتی وقتی با دوستانش بیرون می رفت، با آنها حرف نمی زد. فقط از لیلی حرف می زد. در تمامی طول راه وصف زیبایی لیلی می کرد و شعرهای دردآلود و عاشقانه می سرود و زمزمه می کرد. گوشش جز از لیلی چیزی نمی شنید و زبانش جز از لیلی حرفی نمی زد.

با آن دو سه یار هر سحرگاه  
رفتی به طواف کوی آن ماه  
بیرون ز حساب نام لیلی  
با هیچ سخن نداشت میلی  
هر کس که جز این سخن گشادی  
نشنیدی و پاسخش ندادی

رسم روزگاری این است که بزرگان و بزرگزادگان دست در ماندگان را بگیرند و آنان را یاری نمایند، ولی حالاً مجنون امیرزاده، خود در مانده و گرفتار بود و محتاج کمک و یاری دیگران. او در بند عشق لیلی گرفتار شده بود و این آتش عشق روز به روز شعله ورت می شد.

سختگیری پدرش و حرفهای مردم در ورنج او را بیشتر می کرد. او چاره ای جز این نمی دید که از شدت غصه سربه بیابان نجد بگذارد و افتان و خیزان بالای کوه برود و باز هم در وصف لیلی شعر بخواند و خاک روی خود را با اشک چشم بشوید. گاهی هم از باد شمال می خواست که پیغامش را به لیلی برساند و به او بگوید که مجنون به خاطر تو آواره کوه و بیابان شده است. تونیز حرفی بزن، چیزی بگو و پیغامی بفرست.



مجنون فریادمی زد: «ای باد صبا، حالا که من نمی توانم دلدارم  
و آرام جانم، لیلی را ببینم، به اوبگو که مجنون از غم دوری  
تو، غم و دردش را به خاک زمین می گوید. تونیز اگر پیغامی  
داری مشتی خاک بردار و بفرست که پیش من یادگار بماند. به  
اوبگو که اگر آتش عشقت مرا گرم نمی کرد و زندگی نمی  
بخشید، غم دوریت، همچون سیلی مرا از جای می کند و همراه  
خودمی برد. ای لیلی، اگر اشک چشمانم یاریم نمی کرد، آتش  
دل، تمام وجودم را می سوزاند و خاکسترمی کرد.

گر آتش عشق تو نبودی  
سیلاب غمت مرا ربودی  
ور آب دو دیده نسیتی یار  
دل سوختی آتش غمت زار

نماز گزار: گزاردن یعنی «به جای آوردن، ادا کردن» و نماز گزار یعنی «کسی که نماز به جامی آورد». گاهی این ترکیب را به صورت نماز گزار می نویسند و غلط است.

نمایشات: واژه نمایش فارسی است و جمع بستن آن با «ات» عربی خلاف قاعده است. به جای آن باید گفت: نمایشها.

نظریه: عده ای از فضلا نظریه را به استناد آنکه در عربی فصیح به کار رفته است غلط می دانند. اما نظریه (معادل واژه فرنگی تنوری) و جمع آن نظریات در یک قرن اخیر هم در عربی و هم فارسی به کار رفته است و هیچ اشکالی ندارد.

ناجی / منجی: ناجی اسم فاعل از نجا/ینجو و به معنای «نجات یابنده» است و استعمال آن به معنای «نجات دهند» صحیح نیست. به جای آن باید گفت منجی، یعنی «نجات دهنده».

نامگذاری: این ترکیب به همین صورت یعنی با حرف «ذ» نوشته می شود و نه با حرف «ز». گاهی آن را به صورت نامگذاری می نویسند که بی معنی است، زیرا نام کسی را نمی توان «به جا آورد» یا «انجام داد»، اما می توان نامی روی کسی «گذاشت».

ناهار / نهار: نهار کلمه عربی به معنای «روز» است و نباید آن را با واژه فارسی ناهار، یعنی «غذایی که در حدود ظهر خورده می شود»، اشتباه کرد. بعضی از فضلا استعمال نهار را به جای ناهار مطلقاً مردود می شمارند و نویسندگان را از آن برحذر می دارند. اما کلمه نهار لزوماً غلط نیست، زیرا می توان آن را مخفف همان ناهار فارسی دانست. بزرگان ادب فارسی نیز آن را به کار برده اند.

۱۳۲

وبگاه کافیئر بوکلی

www.caffeinebookly.com

اینستاگرام  
کافیئر بوکلی

caffeinebookly

کانال تلگرام  
کافیئر بوکلی

caffeinebookly

نشیمین/نشیمینگاه: نشیمین به معنای «جای نشستن» و «محل اقامت» است. ولی گاهی هم پسوند «گاه» که دلالت بر مکان می‌کندهمراه آن می‌آید و اشکالی ندارد. الحاق پسوند «گاه» به الفظی که خودبرمکان دلالت می‌کنند نظایردیگری هم دارد: مقامگاه، منزگاه، جایگاه، میداگاه، میعادگاه، میقاتگاه.

نقاهت: به معنای «حالت بیماری که رو به بهبودی رود» ازساخته های فارسی زبانان در دوران متأخر است ودرعربی به این معنی به کارنمی رود. چون این کلمه درگفتار ونوشتارفارسی متداول است وجانشینی هم ندارد باید استعمال آن را جایز دانست. درمتون کهن فارسی برای بیان این معنی لفظ انتعاش را به کارمی برده اند که امروزه دیگر مستعمل نیست.

نفرات: درعربی نَفَر را به انفار جمع می‌بندند که درفارسی مستعمل نیست. جمع نفر به نفرات طبق قواعد صرف عربی غلط است. اما د یک قرن اخیر درگفتار ونوشتارفارسی چندان متداول شده است که دیگر نمی‌توان آن را غلط دانست.

نگارشات: واژه نگارش فارسی و جمع بستن آن با «ات» عربی خلاف قاعده است. به جای آن بایدگفت: نگارشها.

نیاکان/نیاگان: نیاکان با «ک» و نیاگان با «گ» هر دو صحیح است و هر دو را می‌توان در جمع نیا به کاربرد.

نیایش: این واژه اسم مصدر است، به معنای «عبادت» و نیز «پرستش» اما مصدر آن (نیایدن؟) درفارسی به کارنمی ورد و از این لحاظ شبیه است به رامش و منش و پیدایش که صدرشان نامعلوم است.

وقت گذاشتن: در روزنامه ای چنین آمده است: «طراحان و مهندسان برای ساختن این دستگاه ده ماه وقت گذاشتند». و نظیر این جمله در رادیو و تلویزیون نیز فراوان شنیده می شود. وقت گذاشتن به معنای «صرف وقت کردن» فارسی نیست، بلکه گرفته برداری از زبان فرانسه است. به جای جمله فوق باید گفت: «طراحان و مهندسان برای ساختن این دستگاه ده ماه وقت صرف کردند».

وقایع: این کلمه در عربی جمع وقیعه به معنای «بدگویی در پشت کسی» است، اما در فارسی از قدیم آن را به منزله جمع واقعه به کار برده اند و اشکالی ندارد: «در هر عالم، مناسب آن، مشاهدات و وقایع پدیدمی آید و گاه بود که یک نوع واقعه در چند مقام دیده شود» (مرصادالعباد)

ویران/ویرانه: این دو واژه همگون اند و در جمله ارزش یکسان دارند و می توان آنها را به جای هم به کار برد. اما در مقام اسم نمی توان آنها را به جای هم کار برد، زیرا **ویران** همیشه صفت است و حال آنکه **ویرانه** را می توان به جای اسم نیز استعمال کرد.

سال دوہ

شماره پانزدہ

پنج شنبہ  
۶ خرداد  
سال ۱۴۰۰

۱۶

وبگاه کافیئر بوکلی

www.caffeinebookly.com

اینستاگرام  
کافیئر بوکلی

caffeinebookly

کانال تلگرام  
کافیئر بوکلی

caffeinebookly

شبم مہتاب می بارد.  
 دشت سرشار از بخار آبی گل های نیلوفر.  
 می درخشد روی خاک آئینه ای بی طرح.  
 مرز میلغزد ز روی دست.  
 من کجا لغزیده ام در خواب؟؟  
 مانده سرگردان نگاهم در شب آرام آئینه.  
 برگ تصویری نمی افتد در این مرداب.  
 او، خدای شت، می پیچد صدایش در بخار دره  
 های دور:  
 مو پریشان های باد!!  
 گرد خواب از تن بیفشانند.  
 دانه ای تاریک مانده در نشیب دشت،  
 دانه را در خاک آئینه نمان سازید.  
 مو پریشان های باد از تن بدر آورده تور خواب  
 دانه را در خاک ترد و بی نم آئینه می کارند.



۱۷

سال دوہ

شماره پانزدہ

پنج شنبہ

۶ خرداد

سال ۱۴۰۰

وبگاه کافیئر بوکلی

www.caffeinebookly.com

اینستاگرام  
کافیئر بوکلی

caffeinebookly

کانال تلگرام  
کافیئر بوکلی

caffeinebookly

اریک آرتور بلر با نام مستعار جرج اورول داستان نویس، روزنامه نگار، منتقد ادبی و شاعر انگلیسی بود. او بیشتر برای دو رمان سرشناس و پرفروش مزرعه حیوانات که در ۱۹۴۵ منتشر شد و در اواخر دهه ۱۹۵۰ به شهرت رسید و نیز رمان ۱۹۸۴ مشهور است. این دو کتاب بر روی هم بیش از هردو کتاب دیگری از یک نویسنده قرن بیستمی، فروش داشته اند. او همچنین با نقدهای پرشماری که بر کتاب ها نوشت، بهترین وقایع نگار فرهنگ و ادب انگلیسی قرن شناخته می شود.

بیشتر شهرت او وابسته به دو رمان پادآرمان شهری اش قلعه حیوانات و ۱۹۸۴ است که تحت کنترل درآمدن زندگی و حتی افکار مردم را در جهان آینده توصیف می کند. در واقع هردو کتاب قلعه حیوانات و هزار و نهمصد و هشتاد و چهار دارای یک محتوا و به ویژه در نقد مدل حکومتی استالینیستی بلوک شرق است و تنها فرم دو کتاب متفاوت است. کتاب نخست، غیرمستقیم تر و کتاب دوم که چهار سال پس از آغاز جنگ سرد چاپ شد، صریح تر سیستم های تمامیت خواه را به نقد می کشد.

اورول یک سیگاری قهار بود، به شکلی که با وجود وضعیت وخیم ریپهایش همیشه در حال سیگار کشیدن بود. او همچنین علاقه شدیدی به نوشیدن چای داشت و حتی مقاله ای به نام چگونه یک چای عالی درست کنیم نوشته بود. او آجروی انگلیسی را ستایش می کرد و در سال ۱۹۴۶ مقاله ای درباره یک میکرده رویایی و ایدئال نوشت که «ماه زیر آب» نام گرفت.

ژوئن سال ۱۹۴۴، جرج اورول و همسرش آیلین، پسری سه ساله را به فرزند بی پذیرفتند که نامش ریچارد هوراشیو بلر بود. او که اکنون مهندس بازنشسته است، هرگز فاش نساخت که فرزندخوانده اورول است. او برای نخستین بار تصمیم گرفت در حاشیه جشنواره ادبی آکسفورد درباره پدرش سخن بگوید و از خاطرات کودکی اش حرف بزند.

هفت ماه پس از چاپ کتاب ۱۹۸۴، اورول در بیستم ژانویه ۱۹۵۰ در اثر بیماری سل درگذشت؛ و قبر او در کلیسای آل سنت، ساتون کورتن نی در آکسفورد در بریتانیا قرار دارد.

# آثار جرج اورول

روزهای برمه (۱۹۳۴م) (۱۳۱۳هـ ش)

۱۹۸۴ (۱۹۳۳م) (۱۳۱۲هـ ش)

دختر کشیش (۱۹۳۵م) (۱۳۱۴هـ ش)

به اسپیدیستراها رسیدگی کن (پول و دیگرهیچ)  
(۱۹۳۶م) (۱۳۱۵هـ ش)

جاده به سوی اسکله ویگان  
(۱۹۳۷م) (۱۳۱۶هـ ش)

درود بر کاتالونیا (۱۹۳۸م) (۱۳۱۷هـ ش)

هوای تازه (گریز) (۱۹۳۹م) (۱۳۱۸هـ ش)

قلعه حیوانات (۱۹۴۵م) (۱۳۲۴هـ ش)

آس و پاس ها در پاریس و لندن  
(۱۹۴۹م) (۱۳۲۸هـ ش)

## ظہر کہ شد

آقای عرفانی پیش از آن کہ در اش را تمام کند، سوزش دردناک معده اش شروع شده بود. از نیم ساعت پیش دست راستش را روی معده اش گذاشته بود و جلو بچه ها قدم می زد. چشمانش را تندتند می بست و بازمی کرد و می خواست به هر ترتیبی شده افکار عجیب و غریب هر روزہ را از خود دور کند. اما درد شدیدتر از هر روز دیگر بود، زودتر ہم شروع شده بود و آقای عرفانی می خواست به خود بیچد، اما هنوز زنگ نخورده بود، و او چنین حقی را در حضور بچه ها به خود نمی داد. به ناچار، در حالی کہ نفس های بریده بریده ای می کشید، پشت میز نشست. آفتاب با رنگ کسالت آور و نارنجی اش به شکل مثلث شکسته ای روی میز افتاده بود و دفتر حضور و غیاب کہ روی میز باز بود، توی همان مثلث بندترکیب محاذ شده بود و حال آقای عرفانی را به هم می میزد.

آقای عرفانی با قیافه ی درہم رفته رو به محصلین کرد و گفت:

-بچه ها، درس بسمونہ، کتابارو ببندین.

بچه ها نفس راحتی کشیدند و کتاب ها را بستند، لحظه ای بعد زمزمه ی آرامی تمام کلاس را پر کرد. آقای عرفانی کہ چشم هایش را بسته بود، با التماس گفت:

-خواہش می کنم سروصدا نکنین.

سروصدا فروکش کرد و چندثانیہ بعد دوبارہ اوج گرفت. پسر مو بوری کہ ردیف جلونشسته بود بلندشد و گفت:

-آقا اجازه بدین بریم خونہ دیگہ.

آقای عرفانی گفت:

-هنوز وقت نشدہ، زنگ نزن.

پسر دیگری کہ عقب ترنشسته بودگفت:

-پس یذرہ درس بہمون بدین.

آقای عرفانی چشم هایش را کاملاً باز کرد و گلایہ آمیزگفت:

-شما کہ ہمیشہ از درس خوندن درمی رین، حالا چہ طور شد کہ ہوس درس بیش ترمی کنین.

صدایی از گوشہ ی دیگر کلاس گفت:

-حوصلہ مون سرمیرہ.

آقای عرفانی گفت:

-هنوز وقت نشدہ، زنگ نزن.

پسر دیگری کہ عقب ترنشسته بودگفت:

-پس یذرہ درس بہمون بدین.

آقای عرفانی چشم هایش را کاملاً باز کرد و گلایہ آمیزگفت:

-شما کہ ہمیشہ از درس خوندن درمی رین، حالا چہ

14

سال دوی

شمارہ پانزدہ

پنج شنبہ

۶ خرداد

سال ۱۴۰۰

وبگاہ کافیئر بوکلی

www.caffeinebookly.com

اینستاگرام  
کافیئر بوکلی

caffeinebookly

کانال تلگرام  
کافیئر بوکلی

caffeinebookly



آقای عرفانی چشم هایش را کاملاً باز کرد و گلابیه آمیز گفت:

- شما که همیشه از درس خوندن درمی رین، حالا چه طور شد که هوس درس بیش ترمی کنین.

صدایی از گوشه ی دیگر کلاس گفت:

- حوصله مون سرمیره.

آقای عرفانی خطاب به همه گفت:

- من نمی تونم، درد معده ام شروع شده، زخم معده دارم، اینوکه همه تون می دونین؟؟

- پس میذارین به ذره حرف بزیم؟؟

- بله، بله، تادلتون می خواد حرف بزنین، شماها که حال منومی دونین.

همه ساکت شدند و آقای عرفانی مشتش را گره کرد و زیر جانش گذاشت و فشار داد. درد تغییر حالت داد، دیگر مثل یک دقیقه قبل تیز و برنده نبود، منتشر شده بود، سطح بیش تری را گرفته بود، ضربان داشت، می چرخید، تلاش می کرد، تادوباره آن نوک برنده را به گوشه ای از معده اش بندکند. این بود که آقای عرفانی با چشم های از حدقه درآمده، روبه رویش را می نگریست و منتظر بود. اودر آن لحظه، همه چیز را به گونه ای دیگر می دید. گرد و خاک فراوان روی همه چیز، و آفتاب کهنه و پوسیده ای به زور داخل کلاس می شد و آن وقت روی همه چیزی می چسبید. اتاق کوچک تر به نظرمی آمد، و محصلین که انگار پشت یک پرده ی تونشسته اند.

آقای عرفانی فکرمی کرد که در معده چه رابطه ای با قدرت بینایی چشم می تواند داشته باشد. اما برای او گفته بودند، همه چیز را گفته بودند. قرحه ی معده با همه جا کار دارد، با چشم، با گوش، با روده ها، کلیه ها، ریه ها، با همه ی اعضاء حتی با مغز، حتی با روح. درست است که فقط در معده ظاهر می شود اما همه ی اعضاء و جوارح را در اختیار خود می گیرد. زخم معده، خطرناک تر از همه ی زخم هاست. خطرناک تر از همه بیماری هاست، موذی تر از سرطان، خطرناک تر از بیماری قلب است. همه ی این ها را برای آقای عرفانی گفته بودند همه ی دکترها، یک بار، دوبار نه، سال ها بود که این ها را می شنید. زخم معده بازخم های دیگر تفاوت زیادی دارد، زخم های دیگر را با مرهم می شود معالجه کرد، اما زخم معده، بازی درمی آورد، بدجنسی می کند، آب زیرکاه است، کلک می زند، یک مدتی ناپدید می شود، و درست روزهایی که منتظرش نیستی، حمله می کند، چنگ می اندازد، پدر آدم را در می آورد، مرهم، دوا و درمان، پرهیز، همه تأثیر گذرا دارد.

ادامه دارد...

”

هیچ کس در سراسر سیارہ خاکی از شما کمتر و یا بیشتر وقت  
ندارد، تنها تفاوت افراد در چگونگی استفاده از آن است.

“

سال دوہ

شماره پانزدہ

پنج شنبہ

۶ خرداد

سال ۱۴۰۰

۲۱

وبگاہ کافیئر بوکلے

[www.caffeinebookly.com](http://www.caffeinebookly.com)

اینستاگرام  
کافیئر بوکلے

caffeinebookly

کانال تلگرام  
کافیئر بوکلے

caffeinebookly